

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# اعتراف

دوره دوازدهم، شماره نهم

نام جزوه: اعتراف‌ها

نویسنده: هیأت تحریریه موسسه درراه حق

ناشر: موسسه درراه حق

نوبت چاپ: مکرر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش

چاپخانه: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت‌الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه درراه حق

تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

[www.darrahehaq.com](http://www.darrahehaq.com)

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

## فهرست مطالب

٧	اعترافات ابوبکر.....
٥٢	گواهی عثمان.....
٥٦	گواهی معاویه.....
٥٩	گواهی عمر بن عبدالعزیز.....
٦٠	نتیجه.....

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۵

درخشش نور انسان کامل آن‌چنان شدید و قوی است که حتی کور و نابینا اگرچه همه‌جا برای او ظلمانی و تاریک است از آن بهره می‌گیرد، اگرچه آن روشنی بسیار کم سو و ضعیف باشد؛ و این دلیل واضح و آشکاری است بر غلبه نور بر ظلمت.

جامعه نوپای اسلام با رحلت رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) از تمام واقعیت‌ها چشم پوشیده و بسیاری از مسائل طرح شده از جانب پیامبر خدا(صلی الله علیه واله وسلم) را به فراموشی سپرد؛ و مقام خاندان عظیم الشانی را که تا دیروز- با حضور پیامبر(صلی الله علیه واله وسلم) بسیار محترم بودند، با عروج روح رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) به جوار حق تعالی، نادیده گرفت تا آنجا که

حتی مورد بی حرمتی برخی از صحابه و مسلمانها قرار گرفتند. تا جایی که حق ولایت آن ابرمرد میدان رزم و عبادت و عدل و حق مالکیت آن بانوی بزرگ به هیچ انگاشته شد؛ و مردم احادیث نور، احادیث واسطه فیض در تکوین و تشریح، احادیث فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) حدیث ثقلین، حدیث غدیر، حدیث منزلت و... را به فراموشی سپرده و یا به وسیله مغزهای فروخته شده توجیه نمودند. به هر حال، جامعه با فراموشی حق، ظلمانی و تاریک شد؛ ولی نور ولایت و امامت و انسان کامل و معصوم در تمام صحنه ها و حوادث، روشن و آشکار بود. تا آنجا که مخالفین او در بسیاری از مشکلات علمی و غیره به

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۷

او پناهنده شده و اعتراف به عظمت انسانی و مقام علمی و عدل او کردند.

در این بخش به بیان نمونه‌هایی از اعترافات آنها می‌پردازیم.

### اعترافات ابوبکر

ابوبکر، در نزد عباس - عموی بزرگوار پیامبر اسلام (صلی الله علیه واله وسلم) به خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) اعتراف می‌کند.

ابو رافع گفت: بعد از این که مردم با ابوبکر بیعت کردند، شنیدم که به عباس می‌گفت: تو را به خدا سوگند، آیا می‌دانی که رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) فرزندان عبدالمطلب و اولاد آنها را

گرد آورد و شما در جمع آنان حضور داشتی و رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، به راستی خداوند پیامبری را مبعوث نکرده جز این که برای او از خاندانش برادر و وزیر و وصی و خلیفه قرارداده است. پس، چه کسی از شما با من بیعت می کند تا برادرم و وزیر و وصی و خلیفه من در میان خاندانم باشد؟» هیچ کس از شما پاسخ نداد! سپس فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! در اسلام جلودار باشید نه دنباله رو؛ به خدا سوگند، هر آینه رهبری و مقام بلند خلافت به دست غیر شما می افتد و آنگاه پشیمان می شوید!» پس، در این هنگام علی (علیه السلام) ایستاد و به آن حضرت با توجه به شرطی که پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) کرده بود،



دوره دوازدهم، شماره نهم / ۹

بیعت کرد. ای عباس آیا این جریان را قبول داری؟  
گفت: بلی.<sup>۱</sup>

---

۱... عنابی رافع، قال: كنت قاعداً بعد ما بايع الناس ابابكر فسمعت ابابكر يقول للعباس: أنشدك الله، هل تعلم أن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) جمع بنى عبدالمطلب و اولادهم و انت فيهم و جمعكم دون قریش، فقال: «يا بنى عبدالمطلب! إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخاً و وزيراً و وصياً و خليفةً في أهله فمن منكم يبايعنى على ان يكون اخى و وزيرى و وصيى و خليفة فى أهلى؟» فلم يقم منكم احد! فقال: «يا بنى عبدالمطلب! كونوا فى الاسلام رؤوساً و لا تكونوا أذناً و الله ليقومن قائمكم او لتكونن فى غيركم ثم لتند من!!» فقام على من بينكم فبايعه على ما شرط له و دعاه اليه. أتعلم هذا من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)? قال: نعم. ترجمه الامام على بن ابى طالب(عليه السلام)، ج ۱، صص ۹۰-۸۹؛ تصنيف العالم الحافظ ابى القاسم على بن الحسين بن هبة الله الشافعى المعروف بابن عساكر.

عایشه گفت: به پدرم گفتم: من می بینم که نظرت به صورت علی (علیه السلام) طولانی است. در پاسخ گفت: دخترم! از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) شنیدم که می فرمود: «نظر به چهره علی (علیه السلام) عبادت است.»<sup>۱</sup>

انس بن مالک گفت: فردی یهودی در زمان خلافت ابوبکر وارد مدینه شد و سراغ خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) را گرفت. او را به نزد ابوبکر آوردند. یهودی گفت: تو خلیفه رسول خدایی؟ ابوبکر گفت: بلی؛ آیا نمی بینی که در مقام و

---

۱. ... عن عائشه... قالت: قلت لأبي: إني أراك تطيل النظر إلى وجه علي بن ابي طالب! فقال لي: يا بُنَيَّةُ، سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) يقول: «النظر الى وَجْهِ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ»؛ غاية المرام، ص ۶۲۶،

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۱۱

محراب او هستم؟ یهودی گفت: اگر چنین است به  
سؤالات من پاسخ بده. ابوبکر گفت: از آنچه برای تو  
ظاهر شده سؤال کن. گفت: مرا از چیزی که برای خدا  
نیست و از چیزی که نزد خدا نیست و از چیزی که  
خدا نمی‌داند خبر ده. ابوبکر گفت: «این سؤال‌هایی  
است که زنادقه می‌کنند.» در این هنگام، عده‌ای از  
مسلمانان تصمیم به قتل یهودی گرفتند و از آن‌کسانی  
که در آنجا حضور داشتند، ابن عباس - رضی الله عنه  
بود که به آن گروه نهیب زد و گفت: ای ابابکر!  
نسبت به این مرد بانصاف باشید. ابوبکر گفت:  
شنیدی که چه گفت؟

ابن عباس گفت: اگر قادری پاسخ او را بده و  
الاً رهایش کن هر جا که بخواهد برود. ابوبکر دستور

داد مردی یهودی را خارج کردند، درحالی که می گفت: خدا لعنت کند گروهی را که در غیر جایگاهشان نشسته اند؛ اراده کشتن نفسی را بدون علم می کنند؛ قتل نفسی که خدا به غیر علم حرام کرده است؛ و نیز می گفت: ای مردم! اسلام رفت تا آنجا که قادر به پاسخگویی یک مسئله نیستید. رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) کجاست؟ خلیفه رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) کجاست؟ ابن عباس به دنبالش رفت و به او گفت: وای بر تو، به منزل امیرالمؤمنین - رضی الله عنه که محل نزول علم نبوت است برو. در این هنگام، ابوبکر و مسلمانان در طلب آن یهودی خارج شدند و او را در میانه راه یافتند و به محضر امیرالمؤمنین - رضی الله عنه - آوردند و اجازه

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۱۳

گرفته و بر آن حضرت وارد شدند. گروهی از مردم هم ازدحام کرده بودند که برخی می‌خندیدند و برخی هم می‌گریستند. ابوبکر گفت: ای ابالحسن. این یهودی پیرامون مسائل زنادقه و بی‌دین‌ها از من سؤال کرد. امام - رضی الله عنه - فرمود: ای یهودی! چه می‌گویی؟ یهودی گفت: آیا سؤال کنم از شما آنچه را که این قوم نسبت به من اراده داشتند؟ فرمود: نسبت به تو چه اراده‌ای داشتند؟ گفت: خواستند خون مرا بریزند. حضرت فرمود: این را واگذار و از آنچه می‌خواهی سؤال کن. پس گفت: سؤال مرا جز پیامبر یا وصی پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) نمی‌داند. حضرت فرمود: از آنچه می‌خواهی سؤال کن. یهودی گفت: آیا به من خبر می‌دهی از آنچه برای خدا

نیست و نزد خدا نیست و از آنچه خدا نمی‌داند؟  
علی (علیه السلام) به او فرمود: ای برادر یهودی! با  
شرط پاسخ تو را می‌دهم. عرض کرد: آن شرط  
چیست؟ فرمود: با من گفتاری عادلانه بگویی آن هم  
با اخلاص که: لا إله إلا الله، محمد رسول الله.  
حضرت در پاسخ فرمود: اما آنچه گفتی نزد خدا  
نیست، ظلم است. یهودی گفت: راست گفتی مولای  
من - اما آنچه برای خدا نیست، همسر و فرزند و  
شریک است. یهودی گفت: راست گفتی مولای من -  
اما آنچه گفتی خدا نمی‌داند؛ خدا برای خودش  
همسر، فرزند، شریک و وزیری نمی‌داند. او خود  
قادر است بر هر چیزی که می‌خواهد و اراده می‌کند.  
در این وقت، یهودی گفت: دست مبارکت را بده.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۱۵

پس گفت: «اشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً (صلى الله عليه واله وسلم) عبده و رسوله» و این که تو خلیفه برحق او هستی و وصی و وارث علم آن رسولی، خداوند به تو جزای خیر از اسلام بدهد. انس بن مالک گفت: مردم فریاد (شادی) کشیدند. ابوبکر گفت: ای علی، تو برطرف کننده اندوها و زداینده غم و اندوه هستی.

ابوبکر از نزد حضرت خارج شد و بالای منبر رفت و گفت: مرا واگذارید، من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی (علیه السلام) در میان شماست.<sup>۱</sup>

---

۱. العلامة المحدث الشهير بابن حسنویه الحنفی الموصلی فی کتابه «در بحر المناقب» (ص ۷۶، مخطوط) قال:

و بالاسناد یرفعه إلى انس بن مالک، قال: دخل یتهودی فی زمن خلافة أبی بکر، فقال: ارید خلیفة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)

فجاءوا به الى ابي بكر. فقال له اليهودى: انت خليفة رسول الله؟ قال: نعم؛ اما تنظرنى فى مقامه و محرابه؟ قال له: انت كنت كما تقول يا ابابكر فأسئلك عن اشياء. قال: اسأل عما بذالك و ما تريد. فقال اليهودى: أخبرنى عما ليس الله و عما ليس عند الله و عما لا يعلمه الله. قال ابوبكر عند ذلك: هذه مسائل الزنادقة يا يهودى. قال: فعندها هم المسلمون بقتل اليهودى و كان ممن حضر ذلك ابن عباس - رضى الله عنه- فزعق بالناس و قال: يا ابابكر! ما أنصفتم الرجل. قال: سمعت ما تكلم به قال ابن عباس: فإن كان يرد جوابه و الا اخرجوه حيث شاء من الارض. قال: فأخرجوه و هو يقول: لعن الله قوماً جلسوا فى غير مراتبهم يريدون قتل النفس التى حرم الله بغير علم. قال: فخرج و هو يتكلم و يقول: ايها الناس ذهب الاسلام حتى لا يجيبوا عن مسألة، أين رسول الله؟ و اين خليفة رسول الله؟ فتبعه ابن عباس و قال له: و يلك اذهب الى عيبة علم النبوة، الى منزل على بن ابيطالب - رضى الله عنه- قال: فعند ذلك خرج ابوبكر و المسلمون فى طلبه فلحقوه فى بعض الطريق فأخذوه و جاءوا به الى امير المؤمنين - رضى الله عنه- فاستأذنوا عليه ثم دخلوا إليه و قد ازدحم الناس قوم



---

يضحكون و قوم يبكون. قال: فقال ابوبكر: يا اباالحسن! إن هذا اليهودى سألتني عن مسائل الزنادقة. فقال الامام -رضى الله عنه-: ما تقول يا يهودى؟ قال اليهودى: أسألك و تفعل بى ما أراد هؤلاء أن يفعلوا. بي؟ قال: و أى شىء أرادوا أن يفعلوا بك؟ قال: ارادوا أن يذهبوا بدمى. قال رضى الله عنه -دع هذا و سل عما شئت. فقال: سؤالى لايعلمه الا نبى أو وصى نبى. قال: إسأل عما تريد. قال اليهودى: أنبئني عما ليس لله و عما ليس عندالله و عما لا يعلمه الله. قال له على (عليه السلام) على شرط يا اخا اليهود. قال: و ما هو الشرط؟ قال: تقول معى قولاً عدلاً مخلصاً: «لا اله الا الله محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) رسول الله» قال: نعم يا مولاي. قال: يا اخا اليهود! أما قولك ما ليس عند الله، فليس عند الله ظلم. فقال: صدقت يا مولاي؛ و اما قولك ما ليس لله، فليس له صاحبة و لا ولد و لا شريك. قال: صدقت يا مولاي؛ و اما قولك ما ليس يعلمه الله ما يعلم الله أن له صاحبة و لا ولداً و لا شريكاً و لا وزيراً و هو قادر على ما يشاء و يريد فعند ذلك. قال: مديك فأنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً(صلى الله عليه وآله وسلم) عبده و رسوله و أنك خليفة حقاً و وصيه و وارث علمه فجزاك

## گواهی عمر، حدیث منزلت

سويد بن غفله گفت: عصر، مردی را دید که نسبت به علی بن ابی طالب (علیه السلام) دشمنی می ورزد. عمر به او گفت: گمان می برم که از منافقین باشی. از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) شنیدم که می فرمود: «نسبت به علی به من، به منزله هارون به

---

الله عن الاسلام خيراً. قال: فضج الناس عند ذلك. فقال أبو بكر: يا كاشف الكربات، انت يا علی، فارح الهم. قال: فعند ذلك خرج أبو بكر و رقا المنبر و قال: أقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم؟ قال: فخرج علیه عمر و قال: يا ابو بكر! ما هذا الكلام؟ قال: فقد ارتضيناك لأنفسنا ثم أنزله عن المنبر فاخبر امير المؤمنين (عليه السلام) بذلك. احقاق الحق، ج ۸، صص ۲۴۱-۲۴۰-۲۳۹.

۱. در کتاب احقاق الحق، جلد ۸، از صفحه ۱۸۲ تا صفحه ۲۴۴ راجع به مراجعات عمر، ابوبکر، عثمان و معاویه، احادیث از کتب مختلف اهل سنت ذکر شده است.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۱۹

موسی (علیه السلام) است؛ جز این که پیامبر بعد از من نیست یعنی، او برادرم و وزیر و خلیفه و وصی من است؛ فقط پیامبر نیست.<sup>۱</sup>

عبدالله بن عباس گفت: گروهی نزد عمر نشسته بودند و درباره آنان که به اسلام آوردن سبقت گرفته اند، گفتگو می کردند. شنیدم عمر بن خطاب می گفت: اما در مورد علی (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) شنیدم که فرمود: در او سه ویژگی وجود دارد؛ اگر یکی از آن

---

۱. ... عن سوید بن غفلة، قال: رأی عمر رجلاً یخاصم علیاً، فقال له عمر: انی لاظنک من المنافقین. سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یقول: «علی منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا بنی بعدی»؛ ترجمة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۳۰، العالم الحافظ ابی القاسم... ابن عساکر.

سه خصلت در من بود، دوست دارتر بود نزد من از آنچه خورشید بر آن می درخشید. من، ابو عبیده، ابوبکر و گروهی از صحابه در محضر پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) بودیم، حضرت (صلی الله علیه و اله وسلم) با دست بر شانه علی (علیه السلام) زد و درباره او فرمود: «ای علی! تو اولین مؤمن از حیث ایمان هستی و اولین مسلمان در گرویدن به اسلام می باشی و تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی (علیه السلام) هستی.»<sup>۱</sup>

---

۱. ... عن عبدالله بن عباس، قال: سمعت عمر بن الخطاب وعنده جماعة فتذاكروا السابقين إلى الاسلام، فقال عمر: أمّا علي فسمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) يقول فيه ثلاث خصال لوددت أن لي واحدة منهن فكان أحب إليّ مما طلعت عليه الشمس، كنت انا و ابو عبیده و ابوبکر و جماعة من الصحابة اذ ضرب النبي (صلی الله

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۲۱

بین عمر و شخصی، راجع به مسئله‌ای منازعه واقع شد. عمر گفت: این فرد نشسته بین من و تو حکم کننده باشد و اشاره به علی بن ابی طالب (علیه السلام) کرد. آن مرد گفت: این مرد بزرگ شکم. عمر از جا برخاست و گریبان او را گرفت تا او را از زمین بلند کرد، سپس گفت: «آیا می‌دانی چه کسی را کوچک شمردی؟ (کسی که) مولای من و مولای هر مسلمان است.»<sup>۱</sup>

---

علیه وآله وسلم) بیده علی منكب علی فقال له: «یا علی انت اول المؤمنین ایماناً و اول المسلمین اسلاماً و انت منی بمنزلة هارون من موسى»؛ ترجمة الامامة علی ابن ابیطالب (علیه السلام) ج ۱، صص ۳۳۲-۳۳۱.

۱. عن عمر و قد نازعه رجل في مسألة فقال: بيني وبينك هذا الجالس - وأشار إلى علی بن ابی طالب (علیه السلام) فقال الرجل: هذا

ابوهریره به نقل از عمر بن خطاب گفت: رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) فرمود: «کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست.»<sup>۱</sup>

سعید بن مسیب گفت: عمر بن خطاب گفت: «از هر مشکلی که در آن دسترسی به ابوالحسن علی بن ابی طالب (علیه السلام) نداشته باشم به خدا پناه می برم.» و نیز گفت: «به خدا پناه می برم از این که در

---

الأبطن، فنهض عمر من مجلسه وأخذ بتلبیبه حتی شاله من الارض ثم قال: «أندری من صغرت؟ مولای و مولی کل مسلم»، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۲۸۸.

۱. ... عن ابی هریره، عن عمر بن الخطاب، قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): «من كنت مولاه فعلى مولاه»؛ ترجمة الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ج ۲، ص ۷۹.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۲۳

میان قومی زندگی کنم و تو ای ابوالحسن در آن قوم نباشی»<sup>۱</sup>.

مردی را نزد عمر آوردند، وقتی گروهی از مردم از او سؤال کردند که چگونه صبح کردی؟ گفت: «صبح کردم، درحالی که فتنه را دوست دارم؛ از حق کراهت دارم؛ یهود و نصارا را تصدیق می‌کنم؛ به چیزی که نمی‌بینم ایمان دارم و به چیزی که خلق نشده است، اقرار می‌کنم.» عمر در پی علی (علیه السلام) فرستاد. وقتی آن حضرت آمد، او را از آنچه آن مرد گفته شد مطلع ساختند.

---

۱. عن سعید بن المسيب، قال: قال عمر بن الخطاب: «أعوذبالله من معضلة ليس لها أبوحسن علي بن ابي طالب(عليه السلام)» و قال أيضاً: «أعوذبالله أن أعيش من قوم لست فيهم يا ابا الحسن»؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، صص ۲۷۶ و ۲۹۰.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «راست گفته است، او فتنه را دوست می‌دارد؛ خدای متعال فرمود: «جز این نیست که اموال و اولادش فتنه هستند.» از حق کراهت دارد. یعنی «مرگ»؛ خدای متعال فرمود: «لحظات مرگ و موقع احتضار به حق می‌آید.» و او یهود و نصارا را تصدیق کرد؛ خداوند متعال فرمود: «یهود گفت: نصارا، اساسی ندارند و نصارا گفتند: یهود، دینی بی‌اساس است.» و به چیزی که نمی‌بیند ایمان دارد؛ به خدای عزوجل ایمان دارد و به چیزی که خلق نشده است اقرار می‌کند؛ یعنی، قیامت»<sup>۱</sup>.

---

۱. و روی: أن رجلاً أتى به الی عمر بن الخطاب و كان صدر منه انه قال لجماعة من الناس و قد سألوه: كيف أصبحت؟ قال: «أصبحت أحب الفتنة و اكراه الحق و أصدق اليهود و النصاری و اؤمن بمالم اراه و أقر بمالم يخلق.» فأرسل عمر الی علی (علیه السلام) فلما جاءه اخبره



دوره دوازدهم، شماره نهم / ۲۵

دو مرد از قریش، صد دینار در نزد زنی به ودیعه گذاشتند و به او گفتند: این امانت را به فردی از ما برنمی گردانی؛ مگر این که دیگری حاضر باشد (هر دو با هم باشیم) و مدتی آن دو، از یکدیگر دور بودند. چندی گذشت، یکی از آن دو به نزد زن آمد و گفت: رفیق و دوستم مرده و از بین رفته است. امانت را از تو می خواهم. آن زن مال ودیعه را به او رد کرد.

---

بمقالة الرجل. فقال: «صدق; يحب الفتنه، قال الله تعالى: «انما اموالکم و اولادکم فتنه» و یکره الحق; یعنی الموت، قال الله تعالى: «و جاءت سكرة الموت بالحق» و یردق الیهود و النصراری، قال الله تعالى: «و قالت الیهود لیست النصراری علی شی و قالت النصراری لیست الیهود علی شی» و یؤمن بمالم یره یؤمن بالله عزوجل و یقر بمالم یخلق، یعنی الساعة.» فقال عمر: اعوذ بالله من معضلة لا علی بها.» فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۲۹۰.

سپس دیگری آمد و از آن زن طلب امانت کرد. زن گفت: دوست آن را گرفته است. مرد گفت: شرط این بود که با حضور هر دو ودیعه را رد کنی. برای رفع این مشکل نزد عمر رفتند. عمر رو به مرد کرد و گفت: آیا گواه و شاهدهی داری؟ گفت: آری؛ خود این زن گواه است. عمر زن را ضامن دانسته گفت: تو ضامن هستی. پس، آن زن تقاضا کرد که عصر شکایت و مرافعه آن دو را به امیر المؤمنین (علیه السلام) برساند. عمر مطلب را به علی (علیه السلام) ارجاع داد. آن زن داستان را برای آن حضرت نقل کرد. پس حضرت فرمود: «ای مرد! آیا تو به این مطلب اقرار داری که این مال تسلیم هیچ کدام شما نباید شود؛ مگر این که باهم باشید؟»

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۲۷

گفت: بلی، یا امیرالمؤمنین، اقرار می‌کنم. حضرت فرمود: مال تو در نزد ما می‌باشد، رفیقت را احضار کن و مال را بگیر.»

پس آن مرد حيله گر و حقه باز مچش باز شد و به ترس افتاد. خبر این قضاوت به عمر رسید، پس گفت: «خدای متعال بعد از علی بن ابی طالب (علیه السلام) مرا باقی نگذارد.»<sup>۱</sup>

---

۱. وفي رواية: أنّ رجلين من قریش أو دعا امرأة مائة دينار و قالا لها: لا تدفعيها الى احدنا حتى يحضر الاخر و غاباً مدة ثم جاء احدهما، فقال: أنّ صاحبي قد هلك و اريد المال فدفعته إليه ثم جاء الاخر فطلبه فقالت: اخذه صاحبك. فقال: ما كان الشرط كذا. فارتفعا الى عمر، فقال: ألك بينة؟ قال: هي، فقال عمر: ما أراك إلا ضامنة. فقالت: أنشدك الله ارفعنا الى علي بن ابى طالب، فرفعها اليه فقصت المرأة القصة عليه فقال للرجل: ألسنت القائل لا تسليمها الى احدنا دون

عمر گفت: «بارخدا یا! سختی و مشکلی را بر من فرود نیاور مگر این که ابوالحسن (علیه السلام) در کنار من باشد.»<sup>۱</sup>

عمر بن خطاب به نقل از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) گفت: «اگر دریا مداد شود و درخت ها قلم شوند و تمام انسان ها نویسند باشند و

---

صاحبه؟ فقال: بلی. فقال: مالک عندنا: أحضر صاحبک و خذ المال!!! فانقطع الرجل و كان محتالاً!!! فبلغ ذلك عمر، فقال: لا أبقانی الله بعد ابن ابی طالب! ترجمة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ج ۳، ص ۴۲، به نقل از سبط ابن الجوزی فی تذکرة الخواص، ص ۱۵۷، ط الغری!

۱. ... قال عمر: «اللهم لا تنزلن شديدة إلا و ابوالحسن الی جنبی» ترجمة الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۴۳.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۲۹

جن حسابگر باشد، نخواهند توانست فضائل تو را ای  
ابا الحسن علی (علیه السلام) بشمارند.»<sup>۱</sup>  
دو نفر بیابانی برای حل خصومت نزد عمر  
آمدند. پس به علی (علیه السلام) گفت: بین این دو  
قضاوت فرما. امیر المؤمنین علی بن  
ابی طالب (علیه السلام) بین آن دو مرد حکم کرد. یکی  
از آن دو (با لحنی تحقیرآمیز) گفت: این بین ما  
قضاوت می کند. عمر به طرف او رفت و گریبانش را  
گرفت و گفت: «وای بر تو، چه می دانی این شخص

---

۱. «لو أن البحر مداد و الرياض أقلام و الانس كتاب و الجن حساب ما

احصوا فضائلک یا أبا الحسن.» ینابیع المودة، صص ۲۵۰-۲۴۹

کیست؟ این مولای من و مولای هر مؤمنی استوکسی که او را به ولایت قبول نکند مؤمن نیست.»<sup>۱</sup>

عمیربن بشر النخعی به نقل از عمر گفت: «علی داناترین مردم است به آنچه خداوند متعال بر محمد (صلی الله علیه و اله وسلم) نازل فرموده است.»<sup>۲</sup>

---

۱. عن عمر و قد جاءه أعرابیان یختصمان فقال لعلی (علیه السلام): إقض بینهما یا اباالحسن. فقضى علی (علیه السلام) بینهما، فقال أحدهما: هذا یقضى بیننا فوثب الیه عمر و أخذ بتلیبیه و قال: «و یحک ما تدری من هذا؟ هذا مولای و مولی کل مؤمن و من لم یکن مولاه فلیس بمؤمن»؛ فضائل الخمسه من الصحاح، ج ۱، صص ۳۸۶-۳۸۵.

۲. عن عمیربن بشر الخثعمی قال: قال عمر: «علی أعلم الناس بما أنزل الله علی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم)»؛ شواهد التنزیل (للمحافظ الحسکانی) ج ۱، ص ۳۰.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۳۱

احمد بن حنبل در کتاب «فضایل» خود، حدیث ۳۲۷ از باب خضایل علی (علیه السلام) گفت: و... زنی را - که زنا کرده بود - نزد عمر آوردند؛ عمر دستور داد سنگسارش کنند. وقتی که آن زن را برای رجم می‌بردند، علی (علیه السلام) با آنها برخورد کرد، فرمود: جرم این زن چیست؟ آن حضرت را از جریان مطلع ساختند. پس حضرت مانع از رجم شد. به نزد عمر آمدند. عمر گفت: چرا مانع اجرای حکم شدی؟ حضرت (علیه السلام) فرمود: «این زن، کم عقل فلان طایفه است؛ به راستی رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) فرمود: قلم تکلیف از سه کس برداشته شد:

۱- فردی که خواب است تا آنگاه که بیدار شود.

۲- کودک تا آنگاه که محتمل شود.

۳- دیوانه تا وقتی که بهبود یابد.»

پس عمر گفت: «اگر علی (علیه السلام) نباشد،

هر آینه عمر هلاک می شود.»<sup>۱</sup>

ابن عباس گفت: عمر بر فراز منبر رسول

خدا (صلی الله علیه واله وسلم) برای ما خطبه ای ایراد

---

۱. قال احمد بن حنبل في حديث (۳۲۷) من باب فضائل علی (علیه السلام) من كتاب الفضائل: ... أن عمر بن الخطاب أتى بامرأة قد زنت فأمر برجمها، فذهبوا ليرجموها فرآهم علي في الطريق فقال: ما شأن هذه؟ فأخبروه فخلى سبيلها ثم جاء الى عمر. فقال له عمر: لم رددتها؟ فقال: «لأنها معتوهة ال فلان وقد قال: رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): رفع القلم عن ثلاث: عن النائم، حتى يستيقظ و الصبي حتى يحتلم و المجنون حتى يفيق» فقال عمر: «لو لا علی لهلك عمر»؛ ترجمه آلام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۴۳ «پاورقی» احقاق الحق، ج ۸، ص ۱۸۴ بنقل از كنز العمال.



دوره دوازدهم، شماره نهم / ۳۳

کرد و گفت: علی (علیه السلام) با قضاوت‌ترین فرد در میان ماست.<sup>۱</sup>

به عمر گفته شد: اگر زیور کعبه را برگیری و با هزینه آن لشکر مسلمین را تجهیزی نمایی این بزرگ‌ترین اجرا را دارد؛ کعبه را با زیور چه کار؟ (کعبه زیور را می‌خواهد چه کند).<sup>۲</sup> وقتی این مطلب

---

۱. عن ابن عباس، قال: خطبنا عمر علی منبر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال: «علی أقضانا»؛ ترجمة الامام علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۲۸.

۲. قال الزمخشري في «ربيع الابرار» (ص ۵۴۸، المخطوط): قيل لعمر: لو أخذت حلي الكعبة فجهزت به جيوش المسلمين كان اعظم للأجر و ما تصنع كعبة بالحلي! فهم بذلك فسأل علياً (عليه السلام) فقال: «إن القرءان انزل على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و الاموال اربعة: اموال المسلمين فقسّمها بين الورثة في الفرائض و الفئى فقسّمه على مستحقّيه و الخمس فوضعه الله حيث وضعه و الصدقات،

را دانست از امیرالمؤمنین، علی(علیه السلام) راجع به آن سؤال کرد. حضرت(علیه السلام) فرمود: «به راستی قرآن بر پیامبر(صلی الله علیه واله وسلم) نازل شد و در آن اموال چهار قسم می شود:

۱- اموال مسلمان ها. پس آن ها را بین ورثه در فرایض ارث تقسیم می کرد.

۲- فئی، که بین افراد مستحق آن تقسیم می نمود.

۳- خمس، که آن را درجایی که خدا قرارداد بود، قرارداد.

---

فجعلها لله حيث جعلها؛ و كان حلى الكعبة فيها يومئذ فتركه الله على حاله و لم يتركه نسياناً و لم يخف عليه مكاناً، فاقره حيث أقره الله و رسوله.» فقال له عمر: «لولاك لأفتضحنا»!!! و تركه. ترجمة الامام على بن ابي طالب(عليه السلام) ج ۳، ص ۴۲.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۳۵

۴- صدقات، که خداوند آنها را در مورد خودش قرارداد (و باید در همان مورد به مصرف برسد) و دو آن روز نیز زیور کعبه موردنظر بود و خداوند آن را به همان حال باقی گذاشت و آن را فراموش نفرمود و مکانش را پنهان و مخفی ساخت. پس زیور کعبه را در همان موردی قرارداد که خدا و رسولش قرارداددهاند.» پس عمر به آن حضرت رو کرده گفت: اگر تو نباشی هرآینه رسوا می شویم! این مطلب را گفت و آن حضرت (علیه السلام) را ترک کرد.

در زمان حکومت عمر دو مرد به نزدش آمدند و از او راجع به طلاق کنیز سؤال کردند. پس درحالی که به وسیله ای بین آن دو تکیه داده بود، به

نزد گروهی در مسجد آمد که در میان آن‌ها مردی بود که جلوی سرش مو نداشت. عمر گفت: ای اصلع، نظرتان در طلاق کنیز چیست؟ آن مرد سرش را بلند کرده سپس با دو انگشت به او اشاره کردند! عمر به آن دو مرد گفت: طلاق کنیز دو طلاق است. یکی از آن دو گفت: سبحان الله، ما آمدیم تا پاسخ این مسئله را از تو که امیرالمؤمنین (عمر) هستی بشنویم؛ ولی با ما به جانب این مرد آمدی و به اشاره‌ای که کرد، راضی شدی. عمر گفت: آیا می‌دانید این مرد کیست؟ گفتند: نه. گفت: این مرد، علی بن ابی طالب است. گواهی می‌دهم به رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) که از آن حضرت (صلی الله علیه واله وسلم) شنیدم که فرمود: «اگر آسمان‌های هفتگانه را در یک

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۳۷

كفه ترازو بگذارند و ایمان علی (علیه السلام) را در  
كفه دیگر آن، ایمان علی (علیه السلام) برتری پیدا  
می کند.<sup>۱</sup>

---

۱. عن رقبة مصقلة العبدی، عن أبيه، عن جده، قال: أتى رجلان عمر  
بن الخطاب في ولايته تسألان عن طلاق الامة، فقام معتمداً بشيء  
بينهما حتى أتى حلقة في المسجد و فيها رجل أصلع، فوقف عليه  
فقال: يا أصلع! ما قولك في طلاق الامة؟ فرفع رأسه اليه ثم أومى إليه  
باصبعيه!!! فقال عمر للرجلين: تطليقتان. فقال، احدهما: سبحان الله  
جئنا نسألك و انت امير المؤمنين فمشيت معنا حتى وقفت على هذا  
الرجل فرضيت منه بأن اومى اليك؟! فقال: أو تدریان من هذا؟ قال: لا،  
قال: هذا على بن ابى طالب، أشهد على رسول الله (صلى الله عليه  
وآله وسلم) لسمعته و هو يقول: «لو أن السماوات السبع و ضعن في  
كفه ميزان و وضع ایمان علیّ في كفة ميزان لرجح بها ایمان علی!»؛  
ترجمة الامام على بن ابى طالب (عليه السلام) ج ۲، ص ۳۶۴.

وقتی عمر بن خطاب به خلافت رسید، گروهی از اخبار یهود به نزد او آمدند و گفتند: ای عمر! تو بعد از محمد (صلی الله علیه واله وسلم) و صاحبش (ابی بکر) ولی امر مسلمین هستی؛ ما می خواهیم سؤال هایی از تو بکنیم؛ اگر به ما پاسخ دادی، علم به حقانیت اسلام و نبوت محمد (صلی الله علیه واله وسلم) پیدا خواهیم کرد. ولی اگر به ما پاسخ درست ندهی به باطل بودن اسلام و پیامبری محمد (صلی الله علیه واله وسلم) پی خواهیم برد. عمر گفت: سؤال کنید از آنچه برایتان پیش آمده. گفتند: ما را از قفل های آسمان ها خبرده؛ آن ها چیست اند؟ و نیز ما را از کلیدهای آسمان ها مطلع کن؛ و از قبری که با صاحبش سیر کرد؛ و از کسی که قومش را انذار کرد

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۳۹

و از جن و انس نبود؛ و از پنج چیزی که بر روی زمین راه‌رفته‌اند ولی در ارحام آفریده نشده‌اند؛ ما را آگاه نما؛ و نیز برای ما بگو: پرنده دراج در فریاد کردنش، اسب در شیهه کشیدنش، قورباغه در نقیقش (صدا کردنش)، الاغ در عرعر کردنش و مرغ چکاوک در سوگ کشیدنش چه می‌گویند؟

عمر سربه‌زیر انداخت. سپس گفت: عیبی نیست برای عمر که وقتی از چیزی سؤال شود و پاسخ آن را نداند، بگوید: نمی‌دانم؛ و این که سؤال کند از چیزی که نمی‌داند. آن گروه یهود از جا بلند شدند و گفتند: گواهی می‌دهیم به این که محمد پیامبر خدا نیست و این که اسلام دینی باطل است. سلمان فارسی از جا بلند شد و به یهود گفت: لحظه‌ای

توقف کنید. سپس متوجه خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد؛ تا این که بر آن حضرت (علیه السلام) وارد شد و گفت: ای ابالحسن! اسلام را دریاب.

حضرت (علیه السلام) فرمود: چه شده؟ آن حضرت را از جریان آگاه ساخت. علی (علیه السلام) که عبای پشمی رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) را بر تن داشت نزد یهود آمد. وقتی چشم عمر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) افتاد از جا بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت و گفت: یا ابالحسن! تو برای هر مشکلی دعوت می شوی. آنگاه علی (علیه السلام) یهود را متوجه خود ساخت و فرمود: «سؤال کنید از آنچه برایتان مطرح است. همانا



دوره دوازدهم، شماره نهم / ۴۱

پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) هزار باب از علم را به  
من آموخت و از هر بابی هزار باب منشعب شد.»

یهود سؤال‌های خود را مطرح کردند.  
امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «پاسخ سؤال‌های  
شمارا مطابق آنچه در تورات شماست می‌دهم؛  
مشروط به اینکه ایمان بیاورید و در دین ما داخل  
شوید.» یهود قبول کردند. فرمود: سؤال‌های خود را  
جداجدا بیان کنید.

گفتند: ما را از قفل‌های آسمان‌ها خبرده. فرمود:  
«قفلهای آسمان‌ها شرک به خداست، زیرا بندگان  
وقتی مشرک باشند، عملشان بالا نمی‌رود.»

- کلیدهای آسمان‌ها کدامند؟

- فرمود: «شهادت و گواهی به یگانگی خدا و این که محمد بنده و رسول خداست.» (برخی به بعضی دیگر خیره می شدند و می گفتند: این جوان راست گفت.)

- ما را از قبری که با صاحبش سیر می کرد آگاه کن.

فرمود: «ماهی، آنگاه که یونس بن متی را بلعید و با او در دریای هفتگانه سیر نمود.»

- از کسی که قومش را انذار کرد و از جن و انس نبود ما را آگاه ساز.

فرمود: «این مورچه سلیمان بن داود بود. (گفت: ای مورچه‌ها! وارد خانه‌هاتان شوید تا سلیمان

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۴۳

و لشکریانش شمارا لگدمال نکنند و این‌ها از شما آگاهی ندارند.)

- ما را او پنج موجودی که روی زمین راه رفتند ولی در ارحام آفریده نشدند آگاه کن. فرمود: «این‌ها عبارت‌اند از: آدم، حوا، ناقه صالح (علیه السلام)، قوم ابراهیم (علیه السلام) و عصای موسی (علیه السلام).»

مرغ دراج، هنگام فریاد کشیدن چه می گوید؟  
فرمود: «او می گوید: خدا بر عرش مستولی است.»

خروس، هنگام آواز خواندن چه می گوید؟  
فرمود: «او می گوید: ای غافلین! خدا را به یاد آورید.»

اسب در شیبه کشیدن چه می گوید؟  
فرمود: «می گوید: خدایا بندگان مؤمن را بر  
کافرین یاری فرما.»

الاغ در وقت عرعر کردن چه می گوید؟  
فرمود: «می گوید: خدا لعنت کند کسی را که ده  
یک می گیرد (باج گیر) و در چشمهای شیاطین عرعر  
می کند.»

- قورباغه در صدا کردنش چه می گوید؟  
فرمود: «می گوید: منزه است پروردگارم که  
معبود و تسبیح شده در سختی های دریاست.»  
- مرغ چکاوک در سوت کشیدنش چه  
می گوید؟

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۴۵

فرمود: «می‌گویید: خدایا! دشمنان محمد و آل محمد (صلی الله علیه واله وسلم) را لعنت کن.» پس از آن که یهود سؤال‌های خود را مفصلاً طرح کرده و پاسخ درست شنیدند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به آن‌ها فرمود: «ای یهود! آیا آنچه گفتم مطابق با تورات شما هست؟» یهودی پاسخ داد: «نه حرفی را وا گذاشتی و نه حرفی را افزودی؛ ای ابوالحسن! مرا یهودی نام مگذار و خطاب مکن؛ گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد (صلی الله علیه واله وسلم) بنده او و رسولش می‌باشد و به راستی تو داناترین این امت هستی.»<sup>۱</sup>

---

۱. لما ولی... عمر بن الخطاب الخليفة أراه قوم من أجبارة اليهود. فقالوا له: يا عمر! أنت ولي الأمر بعد محمد و صاحبه و أنا نريد أن نسألك

عن خصال، ان اخبرتنا بها، علمنا ان الإسلام حق و أن محمداً كان نبياً و ان لم نخبرنا بها علمنا ان الاسلام باطل و انّ محمداً لم يكن نبياً. فقال عمر: سلوا عما بدأ لكم. قالوا: أخبرنا عن اقفال السماوات ماهى؟ و اخبرنا عن مفاتيح السماوات ماهى؟ و اخبرنا عن قبر سار بصاحبه ما هو؟ و اخبرنا عن انذر قومه لاهو من الجن و لا هو من الانس؟ و اخبرنا عن خمسة أشياء مشوا على وجه الارض و لم يخلقوا فى الارحام؟ و اخبرنا ما يقول الدراج في صياحه؟ و ما يقول الديك فى صراحه؟ و ما يقول الفرس فى صهيله؟ و ما يقول الضفدع فى نقيقه؟ و ما يقول الحمام فى نهيقه؟ و ما يقول القبر فى صفيه؟

فنكس عمر رأسه فى الأرض ثم قال: لا عيب بعمر اذا سئل عما لا يعلم أن يقول: لا أعلم و أن يسأل عما لا يعلم. فوثب اليهود و قالو: نشهد أن محمداً لم يكن نبياً و أنّ الاسلام باطل. فوثب سلمان الفارسى و قال لليهود: قفوا قليلاً؛ ثم توجه نحو على (عليه السلام) حتى دخل عليه فقال: يا ابا الحسن! أغث الإسلام. فقال: و ما ذلك؟ فاخبره الخبر فأقبل يرفل فى بردة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فلما نظر اليه عمر و ثب قائماً فاعتنقه و قال: يا ابا الحسن انت لكل معضلة و شدة تدعى.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۴۷

مردی در نزد عمر نسبت به  
امیرالمؤمنین (علیه السلام) بدگویی نمود. عمر به او  
متوجه شد و گفت: آیا صاحب این قبر را می شناسی؟  
صاحب این قبر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب

---

فدعا علی (علیه السلام) اليهود، فقال: سلوا عما بذالکم فان  
النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) علمني الف باب من العلم فتشعب  
لي من كل باب الف باب. « فسألوه عنها. فقال علي (عليه السلام): «انَّ  
لي عليكم شرايطة اذا أخبرتكم كما في توراتكم دخلتم في ديننا و  
امنتم. « فقالوا: نعم. فقال: سلوا عن خصلة، خصلة. (يهود سؤالهاى  
خود را مطرح ساختند. آن حضرت (عليه السلام) به آنها پاسخ فرمود)  
سپس امیرالمؤمنین، علی (عليه السلام) به آنان فرمود: سألتك باللّٰه يا  
يهودى أوافق هذا ما فى توراتكم؟ فقال اليهودى: «ما زدت حرفاً و لا  
نقصت حرفاً يا اباالحسن؛ لا تسمى يهودياً؛ فأشهد ان لا إله إلا اللّٰه و  
ان محمداً عبده و رسوله و أنك اعلم هذه الامة»؛ فضائل الخمسة فى  
الصالح الستة، ج ۲، صص ۳۰۰-۲۹۰.

است و علی نیز پسر ابی طالب بن عبدالمطلب (علیهما السلام) است؛ پس، علی (علیه السلام) را جز به خیر یاد مکن. به راستی اگر تو او را دشمن بداری این شخص را در قبرش آزار داده‌ای (اشاره به قبر پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم)).<sup>۱</sup>

با این بیان، عمر خواست نزدیک بودن نسبی و نیز مقام معنوی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را برای آن مرد بیان کند؛ و در واقع از مقام بلند

۱. ... عن ابی الاسود، عن عروة: ان رجلا وقع فی علی بن ابی طالب بمحضر من عمر. فقال له عمر: «تعرف صاحب هذا القبر؟ هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب؛ و علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب، فلا تذكر علیاً إلا بخیر؛ فانك ان ابغضته، اذیت هذا فی قبره»؛ ترجمة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام) ج ۳، ص ۲۴۱.



دوره دوازدهم، شماره نهم / ۴۹

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دفاع کرد؛ و آن مرد ناآگاه را متوجه شخصیت عظیم ایشان نمود.

براء بن عاذب گفت: با رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در سفر بودیم. در غدیر خم ما را فرود آورد و به نماز جماعت فراخواند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) زیر دو درخت را تمیز کرد و نماز ظهر را خواند و دست علی - رضی الله عنه - را گرفته، فرمود: آیا می دانید که من اولی و سزاوارتر به مؤمنین از خودشان هستم (بدنفسشان ولایتی دارم)؟ گفتند: بلی (می دانیم). فرمود: آیا می دانید من اولی و سزاوارتر به هر مؤمنی از نفسش هستم؟ گفتند: چنین است. (حال که اقرار بر ولایت من بر خودتان و هر مؤمنی می کنید) پس «کسی که من

مولای او و ولی او هستم، علی (نیز) مولای اوست.<sup>۱</sup>  
بارخدا یا! دوست بدار هر آن کس را که  
علی (علیه السلام) را دوست بدارد؛ و دشمن بدار  
کسی را که او را دشمن بدارد.»

براء بن عاذب گفت: عمر بعد از این قضیه با  
علی (علیه السلام) ملاقات کرد و گفت: «ای پسر  
ابی طالب! گوارا باد بر تو (این ولایت)؛ صبح کردی و

---

۱. سیاق حدیث چنین اقتضا می کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) دارنده همان ولایتی باشد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) داشتند؛ و نسبت به آن ولایت اقرار گرفتند. «ألستم آتی اولى بالمؤمنین من انفسهم».

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۵۱

شب کردی درحالی که مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای هستی.»<sup>۱</sup>

---

۱. «... عن البراء بن عاذب قال: كنا مع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاة جامعة وكسح رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) تحت شجرتين فصلّى الظهر وأخذ بيد علي -رضى الله عنه- فقال: أستم تعلمون انى اولى بالمؤمنين من انفسهم. قالوا: بلى. قال: أستم تعلمون انى اولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى.

فأخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقيه عمر بعد ذلك فقال له: «هنيئاً ياعلى ابن ابى طالب، أصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنه.»

ينابيع المودة، ص ۲۴۹؛ مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱.

## گواهی عثمان

ابن عباس گفت: عثمان به جانب علی (علیه السلام) برگشت و از مقصد آن حضرت سؤال کرد؛ و خود نیز به راه افتاد و با تأمل به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نظر می کرد. علی (علیه السلام) سؤال کرد: ای عثمان! چه شده که با این تأمل و دقت به من نگاه می کنی؟ گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) شنیدم که فرمود: «نظر به علی (علیه السلام) عبادت است.»<sup>۱</sup>

---

۱. ابن عباس يقول: رجع عثمان الى علي فسأله المصير اليه، فصار اليه فجعل يحدّ النظر إليه، فقال له علي (عليه السلام): مالك يا عثمان، مالك تحدد النظر الي؟ قال؛ سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) يقول «النظر الى عليّ عبادة»؛ ترجمة الامام علي بن ابی طالب (عليه السلام) ج ۲، ص ۳۹۳.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۵۳

زنی را نزد عثمان بن عفان آوردند که شش ماه پس از ازدواج دارای فرزند شد. عثمان امر به رجم و سنگساری او کرد. علی بن ابی طالب (علیه السلام) به او فرمود: چنین حکمی در مورد او صحیح نیست، زیرا خدای متعال در کتابش (قرآن) می فرماید: مدت حمل و جدایی فرزند در مجموع ۳۰ ماه است؛ و فرمود: مادران، بچه‌ها را دو سال کامل شیر می دهند و این مدت برای کسی است که بخواهد شیر کامل به بچه بدهد. پس، مدت حمل می تواند شش ماه نیز باشد. پس رجم و سنگساری بر او نیست. عثمان شخصی را فرستاد تا مانع سنگسار آن زن شود، اما آن بیک وقتی رسید که آن زن رجم شده بود.<sup>۱</sup>

---

۱. (موطأ الامام مالك بن انس فی كتاب الحدود، ص ۱۷۶) قال: إن

حسن بن سعد از پدرش روایت می‌کند که در زمان خلافت عثمان، در بین اسیران، زن و شوهری به نام (یحنس و صفیه) بودند. مردی از اسرا با صفیه زنا کرد و از صفیه پسری به دنیا آمد. پس، مرد زانی ادعا کرد که پس از زنا و مال اوست و یحنس شوهر صفیه گفت: پسر مال من است. پس، مرافعه را به نزد عثمان

---

عثمان بن عفان أتى بامرأة قد ولدت فى ستة أشهر فأمر بها أن ترحم. فقال له على بن ابى طالب(عليه السلام): ليس ذلك عليها؛ إن الله تبارك و تعالى يقول فى كتابه: «و حملة و فصالة ثلاثون شهراً» و قال: «ووالدات يرضعن اولادهنّ حولين كاملين لمن اراد أن يتمّ الرّضاعة» فالحمل يكون ستة أشهر فلا رجم عليها.» فبعث عثمان فى أثرها فوجدها قد رجمت.

(أقول:) و رواه البيهقى أيضاً فى سننه (ج ۷، ص ۴۴۲) عن مالك؛ فضائل الخمسة، من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۳۰۱.

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۵۵

آوردند و عثمان آن دو را به نزد علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرستاد تا بین آنها حکم کند. پس علی (علیه السلام) فرمود: حکم می‌کنم بین این دو به حکم رسول الله (صلی الله علیه واله وسلم): فرزند مال فراش است؛ یعنی، مال کسی است که رختخواب مال اوست (فرزند ما یحنس است) و به هر یک از زانی و زانیه - چون غلام و کنیز بودند - پنجاه تازیانه زد (نصب حد آزاد).<sup>۱</sup>

---

۱. مسند الامام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۰۴: روی بسنده عن الحسن ابن سعد عن أبيه أن یحنس و صفیة كانا من سبی الخمس، فزنت صفیة برجل من الخمس فولدت غلاماً فادعاه الزانی و یحنس. فاختصما إلى عثمان فرفعهما إلى علی بن ابی طالب (علیه السلام) فقال علی (علیه السلام): «أقضى فیهما بقضاء رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) الولد للفراش و للعاهر الحجر) و جلد هما خمسين

## گواهی معاویه

مردی، مسئله‌ای از معاویه سؤال کرد، معاویه گفت: این سؤال را از علی بکن، او از من داناتر است. آن مرد گفت: می‌خواهم جواب را از تو بشنوم. معاویه گفت: «وای بر تو، آیا دوست نداری مردی را که رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) علم کثیری به او یاد داده است و بزرگان از صحابه نیز به این مطلب اعتراف دارند و عمر در رفع هر مشکلی که دچارش می‌شد، به علی(علیه السلام) مراجعه می‌کرد. روزی مردی از عمر سؤال کرد. گفت: علی در اینجاست. آن مرد گفت: می‌خواهم که پاسخ را از تو... بشنوم.



دوره دوازدهم، شماره نهم / ۵۷

جواب داد: بلند شو، خداوند به پاهای تو قوتی ندهد؛  
و اسمش را از دیوان و دفتر محو کرد.<sup>۱</sup>»

ابن حازم گفت: مردی به نزد معاویه آمد و از  
مسئله‌ای سؤال کرد. معاویه گفت: پاسخ این سؤال را  
از علی بن ابی طالب طلب کن؛ او داناتر است. آن مرد  
گفت: ...پاسخ تو برای من دوستانه‌تر از جواب علی  
است. معاویه گفت: بد گفتی؛ همانا تو نفرت داری از

---

۱. أنّ رجلاً سأل معاوية عن مسألة فقال: سل علياً هو أعلم مني فقال:  
أريد جوابك. قال: «و يحك كرهت رجلاً كان رسول الله (صلى الله  
عليه وآله وسلم) يغره بالعلم غراً و قد كان اكابر الصحابه يعترفون له  
بذلك؛ و كان عمر يسأله عما أشكل عليه. جاءه رجل فسأله فقال:  
هاهنا علي فقال: اريد أسمع منك يا اميرالمؤمنين. قال: قم لا اقام الله  
رجليك و محا اسمه من الديوان.»؛ فضائل الخمسة من الصحاح  
السته، ج ۲، ص ۳۰۷.

مردی که رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) علم کثیری به او یاد داده است و از مردی که رسول خدا خطاب به او فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز این که بعد از من پیامبری نیست.» و عمر وقتی مشکلی داشت جواب را از علی می گرفت<sup>۱</sup>.

---

۱؛ و عن ابی حازم، قال: جاء رجل إلى معاوية فسأله عن مسألة فقال: سل عنها علی بن ابی طالب، فهو اعلم. قال: یا امیر المؤمنین! جوابک فیها احب الی من جواب علی. قال: بنسما قلت، لقد کرهت رجلاً کان رسول اللّٰه (صلی الله علیه وآله وسلم) یغرره بالعلم غراً ولقد قال له: «انت منی بمنزلة هارون من موسی إلا انه لا بنی بعدی» وکان عمر اذا اشکل علیه شیء أخذ منه؛ فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، صص ۳۰۶-۳۰۷.

### گواهی عمر بن عبدالعزیز

حسن بن صالح گفت: در نزد عمر بن عبدالعزیز راجع به افراد زاهد گفتگویی انجام گرفت. برخی گفتند: فلان؛ و برخی دیگر کس دیگری را به عنوان زاهد یا بهترین زاهد معرفی کردند. عمر بن عبدالعزیز گفت: «زاهدترین مردم، در دنیا علی بن ابی طالب بود.»<sup>۱</sup>

---

۱. ... عن حسن بن صالح، قال: تذاکروا الزهّاد عند عمر بن عبدالعزیز، فقال قائلون: فلان؛ و قال قائلون: فلان، فقال عمر بن عبدالعزیز: «أزهد الناس فی الدنیا علی بن ابی طالب»؛ ترجمة الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، العالم الحافظ ابی القاسم ابن عساکر، ج ۳، ص

## نتیجه

این همه گواهی بر حقانیت علی (علیه السلام) از جانب خلفا بیانگر چیست؟ وقتی خلفا اقرار می کنند که او داناتر است؛ آنگاه که اظهار می کنند: بدون او قادر بر حلّ مشکلی نیستند؛ آنگاه که او را مولای خود و هر مؤمن و مؤمنه‌ای می دانند و اعتراف به صدور حدیث منزلت و حدیث غدیر می کنند و آنجا که عمر می گوید: او داناتر از هر کس است به آنچه بر پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) نازل شده است؛ و آنگاه که در قضاوت بین مردم و بیان حکم خدا اشتباه می کنند و امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) آن‌ها را به اشتباهشان آگاه می کند و از خطایی که کرده‌اند باز می دارد؛ و آنگاه که

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۶۱

علی (علیه السلام) را در مناظره یهود و ناری به کمک می طلبند و خود قادر به پاسخگویی نیستند؛ همه این اعتراف ها گواه چیست؟ آیا به راستی این ها بر طبق اسلام به خلافت رسیده و بر اساس دستور اسلام حکم کردند؟ اگر حدیث ثقلین می گوید: با تمسک به اهل بیت (علیهم السلام) و قرآن هرگز گمراه نمی شوید، چگونه این حدیث را کنار بگذاریم و به غیر اهل بیت عصمت و طهارت تمسک بجوئیم؟ آیا می توانیم هم به روش عمر باشیم که گفت: کتاب خدا ما را کافی است؛ و هم در روش پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) قرار بگیریم که فرمود: «کتاب، با عترت سبب هدایت و نجات شماست؛ **«إِنْ تَسْمَكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»**

آیا نجات امت اسلام در روش و بیان رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) است که قرآن درباره او فرمود: «و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى»<sup>۱</sup> یا در روش عمر که در بسیاری از موارد گفت: «لو لا على لهلك عمر» و نیز گفت: «أعوذ بالله من معظلة لا على بها» و نیز گفت: «على أفضانا»؟

ما به حکم عقل و برهان معرفت و عبودیت و حدیث ثقلین و منزلت و حدیث سفینه به کسی تمسک می‌جوئیم و ولایت کسی را برگردن می‌نهمیم که رسول (صلی الله علیه واله وسلم) از طریق وحی او را عدل قرآن قرار داده و تمسک به او را نجات و هدایت دانسته و عمر با نبود او خود را از اداره امور

دوره دوازدهم، شماره نهم / ۶۳

مملکت و قضاوت بین مسلمین و پاسخگویی در برابر دیگران عاجز می‌دانسته است. تمسک به آنانی که واسطه فیض به خدا در تکوین و تشریح، واسطه حبّ خدا در عقیده و عمل و واسطه در حب رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) هستند و آنان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند که فضایل آن‌ها را از کتاب و سنت و از طریق اهل سنت در چند قسمت نگاشتیم.

خدایا! ما را از لغزش در قلم و بیان نگهدار و در حفظ و صحت آن دو ما را کمک فرما.

پایان